

ماییم که از پادشهان باج گرفتیم  
زان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم  
دیهمیم و سریر از گهر و عاج گرفتیم  
اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم  
وز پیکرشان دیبه و دیباج گرفتیم  
ماییم که از دریا امواج گرفتیم  
واندیشه نکردیم ز توفان و ز تیار

۷- باز از زبان میرزا حسین واعظ به

زبان ترکی آذری:

آمالیمیز افکاریمیز اقبال وطندیر  
سرحدیمیزه قلعه بیزیم خاک وطندیر  
ایرانلی لاروخ جان وئروروخ نام آلاروخ بیز  
دعواده شهادتله هامی کام آلاروخ بیز  
جان قورخوسی یوخدرو دیلمیزده جانیمیزده  
هر گوشه ده بیر شیر یاتیب توپرا قیمیزده  
ایرانلی لاروخ جان وئروروخ نام آلاروخ بیز  
دعواده رشادتله هامی کام آلاروخ بیز  
ایرانلی آدی هر اورگه لرزه سالاندیر  
ایرانلی لرین هیبیتی معروف جهاندور

۸- شعری به ترکی آذری که در ایام

آماده‌سازی تبریز برای دفاع توسط کودکان  
در کوچه‌ها خوانده می‌شد:

یاشاسین دولت مشروطه‌میز هر آن یاشاسون  
یاشاسون مشق ایلین ملت ایران یاشاسون

۹- شعرهایی به ترکی آذری بین

روزنامه‌ی ملانصرالدین و آذربایجان. توضیح  
آن‌که چون میرزا علی‌اصغرخان اتابک به  
ایران آمد و مجلس درباره‌ی او سست‌کاری از  
خود نشان داد، ملا نصرالدین این را دستاویز  
گرفته، شعرهایی (از گفته‌ی صابر) در  
سرزنش ایرانیان و این‌که جنبش ایران جز  
یک چیز سرسری نیست، به‌چاپ رسانید:

هه دی گوروم نه اولدی بس آی بالام ادعالری؟  
دوتمش ایدی بری گوگی ناله‌لری نوالری؟  
یوقسا قانوبلا عیبلی بوشلا میسان ادالری؟

دشمن گرفته دوره‌دور دیارتان  
ای قوم از چه نیست جوی ننگ و عارتان؟  
یاد آورید همت آن خفتگان خاک  
اسلاف باشرافت عالی‌تبارتان  
تا بارتان شراب شد و کارتان قمار  
بی‌درد و عار گشته صغار و کبارتان  
در ملک‌تان به سیر بُدند اهل شرق و غرب  
در ملک غیر سیرکنان شهر یارتان

۳- میرزا حسن‌خان بدیع که در بصره و

خوزستان می‌زیسته، می‌گوید:

چرا نمی‌نگری حالت فکار وطن؟  
چرا نمی‌شنوی ناله‌های زار وطن؟

۴- شعری که میرزا جواد ناطق قبل از

سخنرانی درباره‌ی معنی مشروطه در تبریز خواند:  
بلبلان وقت گل آمد که بنالد از شوق  
نه کم از بلبل مستی تو بنال از هشیار  
خبرت هست که مرغان چمن می‌گویند  
آخر ای خفته سر از بالش غفلت بردار  
تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش  
حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

۵- اشعار مهیجی که بعضی از

سخنوران و واعظ در حیاط تلگرافخانه‌ی  
تبریز می‌خواندند:

آه ای آزادگان از دست استبداد داد  
خانمان شش هزاران ساله را بر باد داد  
یک نفر کز مادرش هنگام زاد آزاد زاد  
بهرچه خود را به جور و ظلم و استبداد داد  
هر دمی از گوشه‌ی می‌آید این فریاد یاد  
آه ای آزادگان از دست استبداد داد  
خانمان شش هزاران ساله را بر باد داد

۶- اشعار تازه سروده‌شده‌ی

ادیب‌الممالک فراهانی که توسط میرزا  
حسین واعظ بالای منبر خوانده می‌شد و  
دل‌ها را لبریز از حس وطن‌پرستی می‌کرد:

□ شاعران هر عصری، شعرهای مناسب  
آن دوره را ساخته و پرداخته‌اند و دوره‌ی  
مشروطیت که یکی از مقاطع مهم کشور  
ایران است، شاعرانی را در خود پروراند و  
معرفی کرد که بخشی از این جنبش عظیم  
را به‌سوی هدف رهنمون ساخت.

آنچه در ذیل می‌آید، نگاهی‌ست  
مختصر و کوتاه به شعرهای این دوره که به  
سبب درازی کلام، از شرح حال شاعران و  
سرایندگان آن‌ها خودداری می‌شود.

۱- در یکی از شب‌نامه‌هایی که در  
تهران در نگوهرش از وام‌گرفتن از روس  
نوشته شده، قصیده‌ی از فخرالواعظین  
کاشانی که درباره‌ی اتابک سروده بود، آورده  
شده است، بدین مضمون:

ارمنی‌زاده میازار مسلمانان را  
به کف کفر مده سلطنت ایمان را  
عاقبت خانه‌ی ظلم تو کند شاه خراب  
پس چه حاجت که به افلاک کشی ایوان را  
داس غیرت چو شود در کف ملت ظاهر  
پاک از لوث وجود تو کند بستان را  
کاسه‌لیسی تو از روس ندارد ثمری  
کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را

۲- روان‌شاد کسروی در تاریخ

مشروطه‌اش، در بخشی با عنوان ایرانیان  
چه‌گونه بیدار شدند، اشاره به شعرهای وطنی  
کرده است. و از آن جمله، چکامه‌هایی از  
محمداسماعیل منیر مازندرانی است:

عنکبوت ار لانه دارد، آدمی دارد وطن  
عنکبوت‌آسا تو هم دور وطن تاری بتن  
بهر حفظ لانه‌ی خود می‌تند تار عنکبوت  
زعنکبوتی کم نه‌ای، ای غافل از حفظ وطن  
عقل کل مهر وطن را معنی ایمان شمرد  
معنی ایمان بود مهر وطن، بی‌ریب و ظن  
شیخ اگر معنی وطن نشناخت، معذورش بدار  
این وطن نامش بود ایران، بیا بشنو ز من  
این شاعر در جای دیگری می‌گوید:

کیمدی حریف سوژهمان من دین اولدی اولمادی؟  
انجمن اهلنی، قوچاق سن دیمدگمی برتکی  
وئریمه جاقی رضا گله اولکه میزه اتابکی؟  
نولدی کی تتر بوشالدی بس ایش گورن انجمنده کی؟  
کهنه قایی همان دابان من دین اولدی اولمادی؟  
سیس چون اتابک کشته گردید،  
آذربایجان این عنوان را گرفته، پاسخی به  
ترکی آذری به آن شعرها نوشت:  
هه گوره سن یرینده دیریه بر ادعامیزی  
گورنجه مستجاب ایدوب تاری بیزیم دعامیزی  
وئرودی کمال لطفله مطلب و مدعامیزی  
ایندی نئجه اولدی ملاعمومن دین اولدی اولمادی؟  
به جهت جلوگیری از اطاله‌ی کلام، به  
همین مختصر بسنده می‌شود.

۱۰- شعرهای ساده‌ی هنانیده‌یی از زبان  
دختران قوچانی که اصف‌الدوله به ترکمن‌ها  
فروخته بود، در روزنامه‌ی **صور اسرافیل**:  
هفده و هیجده و نوزده و بیست  
ای خدا کسی فکر ما نیست

۱۱- شعرهایی که برای ابراز هم‌دردی با  
آذربایجانیان توسط سوگواران و کودکان و  
سربازان ملی اصفهان خوانده می‌شد:  
ای شیعه چه غوغاست که روز همه شد شام  
خون گریه کن از بی‌کسی و غربت اسلام  
ما بنده‌ی خداییم، مشروطه را فداییم  
کشتند ز اسلام چو در قلعه‌ی ماکو  
ای شاه نجف، شیر خدا، صاحب ما کو؟

۱۲- شعرهایی که در روزنامه‌ی **انجمن**  
**تبریز** نوشته شده بود و در مراسم سالگرد  
سید عبدالحمید خوانده شد:

زان روز که از دار فنا رخت کشیدی  
از جان بگذشتیم و ز خونت نگذشتیم  
هر قطره‌ی خون کز بدنت ریخته شد ما  
برداشتیم با خون دل خود بسرشتیم  
در راه وطن آن چه نهفتند و نگفتند  
ما در سر بازار بگفتیم و نوشتیم  
المنه الله که نمردیم و بدیدیم  
شد سبز هرآن تخم که پارینه بگشتیم  
بر یاد همان دم که سپردیم به خاکت  
این دسته گلی را به مزار تو بهشتیم

۱۳- شعرهایی که میرزا غفار زنوزی در  
مراسم بزرگداشت عباس‌آقا قاتل اتابک به  
ترکی آذری خواند:

آرقاداشلار قان توکون تاجوشه گلسون کاینات  
ثابت اولسون تا جهانیه بیزدکی عزم و ثبات  
ذلتیه عمدیه مرجحودر شرطی بیر ملمات  
ملته لازم دگلدور بیله افسرده حیاط  
ظلم و استبداد دوری درد و یأس ایامی دیر  
آرقاداشلار قان توکون قان توکمگون ایامی دیر

۱۴- نیز شعرهایی که در مراسم  
گرامی‌داشت چهلم عباس‌آقا صراف تبریزی  
توسط بهاء‌الواعظین خوانده شد در سر مزار  
آن مرحوم:

ای مزار محترم هرچند بزم ماتمی  
لیک از این نوگل که خفت اندر تو شاد و خرمی  
جای دارد در تو آن کو عالمی را زنده کرد  
عیسی‌ات خوابیده در دامن تو مانا مریمی  
ای جهان غیرت ای عباس‌آقا کز شرف  
زخم قلب ملک و ملت را تو شافی مرهمی  
ترک ایرانی نژاد ای آن که هم‌چون تهمتن  
معلی فر فریدون، محیی جام جمی

۱۵- شعرهایی که در شماره‌ی ۱۳  
روزنامه‌ی **روح‌القدس** به تاریخ پنجشنبه  
۱۴ آبان آمده است:

مگر به گوش سلیمان ز من رساند باد  
نصیحتی که در او خیر سلطنت باشد  
سرسب سر قتل و تاراج داشت  
سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت  
و نیز یک رباعی:

ظالم ز ستم همیشه لات آمده است  
رخ رفته پیاده باثبات آمده است  
مشروطه‌طلب به اسب و پیل است سوار  
چون کشته وزیر شاه مات آمده است

۱۶- شعرهایی که بنام ظهیرالدوله در  
تهران و خود یادگاری از مشروطه و تاریخ آن  
می‌باشد و در روزنامه‌های **ناله‌ی ملت** تبریز  
و **شمس** در استانبول چاپ شده است:

به عرض شاه رسان از صبا ز قول صفا  
که ای شهنشه دوران و جانشین کیان  
مگر به عرض حضور تو نارسانده کسی  
که گندمی که نمایند زیر خاک نهان  
نخست چون که شود سبز لاغرست و تُنک  
چنان که می‌نپسند زارع و دهقان  
نظر به مصلحت دهفتت یله سازد  
گله به مزرعه‌ی کدخدای ده چوپان  
چو بگذر دو سه روزی از همان گندم  
بروید از نو و سرسبز زو شود بستان

ستبر پنجه زده هفت سنبل آرد باز  
چنان‌که وعده نموده خدای در قرآن  
بکاشت ملت بیچاره تخم آزادی  
ز بعد بندگی قرن‌های بی‌پایان  
چو سر ز خاک برآورد، امر فرمودی  
به مردی همه‌ی اهریمنان بی‌ایمان  
که خاک مجلس و مسجد همی دهند به باد  
کشند مردم مظلوم را ز پیر و جوان  
به یک اشاره که از روی خواهش نفست  
بسی خراب بشد خانه‌های بی‌گنهان  
شما چراندی اگر سبز حاصل ملت  
بهوش باش که رویاندش خدای جهان  
بسی قوی‌تر و سرسبزتر از اول‌بار  
اگرچه چند صباحی عقب فتاده‌ست آن  
جزای هر عملی مثل آن بود بی‌شک  
که می‌دهد به سزاوار مجزی منان  
خراب کردی اگر خانه‌یی ز بی‌گنهی  
جسارت است شود خانه‌ات اگر ویران  
یکی لطیفه‌ی نغز این بود که خانه‌ی ما  
هزار زرع بود فی‌المثل به حیث مکان  
ولی به مملکت ما، تو چون شهنشاهی  
بود تو را به مثل خانه مملکت ایران  
خراب گردد ایران تو مرده یا زنده  
به‌قول عام کشیدم برات خط و نشان  
زبان درازی شد خسروا ببخش مرا  
بکن هرآن‌چه دلت خواست خانه آبادان

۱۷- بیت ریشخندآمیزی که پس از  
شکست اردوی ماکو و دوه‌چی [شتربان]  
توسط بچه‌ها در کوچه‌های تبریز خوانده  
می‌شد:

اردوی ماکو دوشوبدی لنگه  
اهل دوه‌چی گلوبدی تنگه

۱۸- شعرهایی که ترکی آذری که  
گوینده‌ی آن معلوم نیست و گاهی گفته  
می‌شود گوینده‌ی آن مشهدی محمدعلی  
مطبعه‌چی بوده:

ای ستمگر اولما راغب ملتون فناسینه  
پادشه‌سن گت‌گلن بیگانه‌لر دعواسینه  
مسلمون قانی مباح اولماز باتیرما اللرون  
اولما چوخ مغرور شاهم محترک فتواسینه  
اوتوزایل نازون چکن شهره عجب وئرودن عوض  
خطه‌ی تبریزی دوندرودن بلا صحراسینه  
سهل سانمایت گلن مظلوم قانندن حذر  
قورخ اوگوندن غرق اولورسان سنده قان درباسینه  
وقت اووقتورکی نسون هم اولسون اقبالین نگون

چون که ظلمون چخموسان بر ذروه‌ی اعلا سینه  
بیز اگر فیض شهادت درک ایداخ سیز سعی ایدون  
ای بیزیم اولادیمیز مشروطتون اجراسینه  
وئردیلر فتوی مجاهد قتلنه آل یزید  
رسمدور تقلید ائدر هر کیمسه اوژ مولاسینه  
است: ۱۹- شعرهای طنزی که در روزنامه‌ی  
ملت و انجمن درباره‌ی پاره کردن بیرق‌های  
دولتی در تهران توسط کلاغان چاپ شده

گویمت یک حکایت شیوا  
کن روایت به دوستان از ما  
بود بالای قصر پادشهی  
شیر و خورشید بیرقی برپا  
علم اول نشانه‌ی شاه‌یست  
کاحترامش کنند در هر جا  
سید و بیست و شش بعد هزار  
رفته از هجرت رسول خدا  
در ششم روز از مه ذی‌قعد  
تیره و تار گشت روی سما  
بی‌شمار از گروه زاغ و زغن  
وز کلاغان زشت و بدسیما  
چون ابابیل در حکایت فیل  
لشکر حق فرو بشد ز سما  
جمع گشتند و جمله افکندند  
گوش‌ها گشت کر ز قاقاقا  
چند تیر تفنگ خالی شد  
نمودند هیچ از آن پروا  
همه با چنگال و پر منقار  
بگرفتند پرده را یک‌جا  
بدریدند و پاره بنمودند  
ماند چوب علم برهنه به پا  
عبرتی گیر ای شه غافل  
نکته‌ی نغز هست در این‌جا

۲۰- شعرهایی که میرزا جعفر آقا  
خامنه‌ای در نکوهش بعضی روحانی‌نمایان  
که فتوای قتل مجاهدین مشروطیت را داده  
بودند، گفته بود و در همان روزها در **نالهی**  
ملت به چاپ رسیده:

من ای خدا به تو نالم ز زاهدان ریایی  
که عالمی بفریبند با قبا و ردایی  
به خلق حرمت می، می‌کنند ذکر ولی خود  
ز خون بی‌گنهان مست هر صباح و مسایی  
به گاه موعظه آزار مور نپسندند  
به قتل و غارت شهری کنند حکمروایی  
دهند مردم بیچاره را به پنجه‌ی جلاد

نه شرم‌شان ز پیمبر، نه بیم‌شان ز خدایی  
بیا که خون شده جاری به جای آب به تبریز  
به حکم شاه و به فتوای چند شیخ کذایی  
به بندگان خدا بسته گشته راه معیشت  
ولایتی شده مفلوک و مبتلا به گدایی  
خدا که امر عبادش حواله کرده به شورا  
حرام بشمرد این ابلهان ریش‌حنایی  
بلی ز گاو مجسم مجو فضیلت انسان  
که آدمی نه به ریش‌است و نی قبا و کلایی

۲۱- شعری که ملک‌الشعرا‌ی بهار در  
دوره‌ی کامروایی محمدعلی‌شاه در قالب  
قصیده‌ی مستزاد سروده:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست  
کار ایران با خداست  
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب‌ها جداست  
کار ایران با خداست  
شاه‌مست و میرمست و شحنه‌مست و شیخ‌مست  
مملکت رفته ز دست  
زین سیه‌مستان به هر سو فتنه و غوغا پیاست  
کار ایران با خداست  
هر دم از دریای استبداد آید بر فراز  
موج‌های جانگداز  
زین تلاطم کشتی ملت به گرداب بلاست  
کار ایران با خداست

۲۲- تصنیف‌هایی که در آن روزگار در  
تبریز و در وصف ستارخان خوانده می‌شد:  
ستارخان، ستارخان، پسر اسماعیل‌خان،  
فرزند جوان انقلاب بزرگ ایران  
غرق سلاح گشتم، از جان خود گذشتم،  
جام شربت انقلاب را سر کشیدم  
هفت - هشت تن یار جوانمرد پیدا کردم،  
سوار بر اسب‌کهر به سوی سنگر دشمن تاختم،  
فوج‌ها را شکستم، اردوها را تاراند،  
از این سر تبریز تا آن سر اسب دواندم  
امیرخیز، خیابان، لیل‌آباد، سرخاب،  
ششگلان، مارالان، دوه‌چی، اهراب

۲۳- تصنیف‌های عامیانه‌ی که در  
دوره‌ی انقلاب در تبریز توسط مردم خوانده  
می‌شد:

تبریز کرده انقلاب / ممدلی، بگبر بخواب  
کمک بگبر از ارباب / ممدلی، بگبر بخواب  
از انگلیس کمک بگبر / ممدلی، بگبر بخواب  
از روسیه قزاق بخواه / ممدلی، بگبر بخواب

به لیاخوف التماس کن / ممدلی، بگبر بخواب  
در تبریز ستارخان هست / ممدلی، بگبر بخواب

۲۴- تصنیف‌هایی که در تبریز قبل از  
حمله‌ی رحیم‌خان بر سر زبان‌ها افتاده بود:  
رحیم خان به تبریز می‌آید / برایمان سوقاتی  
می‌آورد / چیزی نمانده خون تا زانو بالا بیاید /  
تاج و تخت سرنگون باد ممدلی / چشم‌هایت  
کور باد ممدلی / مادر بزرگت ام خاقان / خودت  
هم از غیرت پریشان / بس است این قدر خون  
مردم را نریز / تاج و تخت سرنگون باد  
ممدلی / چشم‌هایت کور باد ممدلی.

۲۵- بحر طویلی که از سنگرهای  
مجاهدین در تبریز در نفی قربانی کردن شتر  
توسط میرهاشم ضد انقلاب و دار و  
دسته‌اش خوانده می‌شد:

چشم خود باز کن از خواب‌گران، بیا خیز  
تو ای ملت ایران، تا بخوانم به تو من نغمه‌ی  
خوشخوان! این حکایت شده از اهل شتریان،  
که خریدند شتر از سر شهرت، که کند ذبح  
مثلاً بنام نذری و قربان! صورت خرج خرید  
شتر نذری، آن‌ها، بنوشته است «لتوف میرزا»  
و داده به میشل «کوخا» که گیرد همه تا  
شاهی آخر، ز فلان یا که ز بهمان! یازده  
شاهی آن را، بگرفته است ز شو «و گل  
قلی‌خان» هفت قران: «گل نسا جان»، شش:  
ز خانم «تحفه نسا»، صنارش هم از خاله  
جانش، هفت تومن، هفت قران، هفت عباسی  
از «زینب مشاطه» گرفته است و نوشته است  
در آن صورت خرج، آی! عموجان! آی فلانی  
که شتر کرده‌ای کشتار، آهای سید بیچاره...!

۲۶- بیتی که در موقع فرار  
محمدعلی‌شاه توسط اهالی تبریز خوانده  
می‌شد:

محمدعلی در رفت، نذارین  
افسارشو واکرد، نذارین

۲۷- در زمره‌ی ادبیات مکتوب  
مشروطه ملمعی هم از شهید سعید سلماسی  
(کشته شده در جنگ‌های خوی) به  
یادگار مانده است:

بازم تویی؟ فدای نگاه ملول تو  
گول ای مودام گریه و افغان ائدن وطن  
بازم چرا غریق خیال و تأثری؟  
هرشب آخان سرشک تأثر نه‌دیر؟ نه‌دن؟

## دوزن افتخار آفرین:

### سیمین بهبهانی

#### شیرین عبادی

#### کمال زین الدین

یکی دامش پُر ز شعر و شرار  
یکی کوله بارش پُر از افتخار  
یکی نام «سیمین» و شعرش وزین  
دگر نام «شیرین» و رایش وزین  
یکی حرفش از حر و آزادی  
سخن دارد از فرّ و فرزانی  
یکی برده نام و نشان (نوبل)  
دگر با دم گرم خود برده دل  
فری بر «عبادی» که شیرین نمود  
بسی کام و بر قدر ایران فزود  
دگر «بهبهانی» که با شعر خویش  
به دل خستگان یآوری داده بیش  
هر آن کس کزو شعر نیکو شوند  
بر او آفرین گفت و او را ستود  
ز طبع بلند و به شعر گزین  
روا باشد از دل بر او آفرین  
یکی را دفاع از حقوق بشر  
در این راه در جدّ و سیر و سفر  
و کیلی مجرب در احقاق حق  
ز دیگر کسان برده گوی سبق  
به هر جا ز ایران سخن ساز کرد  
برای وطن دفتری باز کرد  
ز آزادی و هم حقوق زنان  
ز اطفال بی سرپرست زمان  
ز گفتار آن بانوی خوش مرام  
که دارد به آئین و دین احترام  
شده افتخار آفرین بهر ما  
سزا باشدش عز و شان به جا  
چه خواهی دگر از زنی این مقام  
که آورده از بهر ما فرّ و نام  
تو ای هم وطن قدر آن ها بدان  
(دو زن) را سفیران جانان بخوان  
ز نابخردان این نباشد عجب  
که از فرط حقد و حسد در تعب  
ز انصاف دورند و بس عیب جو  
چرا این چنین کرد و این گفت و گو  
توقع ز حدّ چون که افزون شود  
دل آدمی زین سبب خون شود  
به یاد آور این پند سعدی که گفت  
ز الماس طبعش چه دُرّها که سفت  
«الا ای خردمند فرخنده خوی  
خردمند نشنیده ام عیب جوی  
قبا گر حریر است و گر پرنیان  
به ناچار حشوش بود در میان  
تو گر پرنیانی نیابی مجوش  
خرد کار فرما و عیبش بپوش»

اخلاق عوض شد

ما را بسوی علم یقین راهنما کو  
گوش شنوا کو؟

و یا:

گر دیده وطن غرقه‌ی اندوه و محن وای  
ای وای وطن وای  
خیزید، روید از پی تابوت و کفن وای  
ای وای وطن وای  
از خون جوانان که شده کشته در این راه  
رنگین طبق ماه  
کو همت و کو غیرت و کو جوش و فتوت  
کو جنبش ملت  
مشروطه‌ی ایران شده تاریخ ز من وای  
ای وای وطن وای

۳۰- ابیاتی که ادوارد براون و سایکس از

زبان محمدعلی میرزا هنگام بازگشت به  
ایران در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند:

اگر سوی تهران نمایم گذار  
کنم جمله را شقه قصاب وار  
همه خلق را از صغیر و کبیر  
به توپ شربل ببندم قطار  
ببرم سر نایب السلطنه  
که کار مرا کرده از عقل زار  
برآرم به چاقوی ذلت برون  
دو چشمان احمد شه نامدار  
ز سردار اسعد بدرم جگر  
سپهدار را می‌کنم پارپار  
همان پارلمان را ببندم به توپ  
که حلوائی مشروطه شد زهرمار

#### منابع

- ۱- تاریخ مشروطه‌ی ایران، کسروی، احمد، انتشارات صدای معاصر تهران، ۱۳۸۰، صص ۸۳، ۱۴۴، ۲۵۷، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۹۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۷، ۴۸۰، ۴۸۱، ۶۸۹.
- ۲- قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، طاهرزاده‌ی بهزاد، کریم، انتشارات اقبال، ۱۳۶۶، صص ۱۵۹، ۱۶۰ و ۳۸۵-۳. ویژه‌نامه‌ی روزنامه‌ی اختر تبریز (مشروطه، قیام علیه استبداد)، شماره‌ی ۱۹، ۱۵ مرداد ۱۳۸۱، افشار، رضا، صص ۴۰ و ۴۱-۴. ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار، شمیم، علی‌اصغر، انتشارات مدبر، صص ۵۱۴ و ۵۱۵-۵. ادبیات معاصر ایران، سیدحسن امین، انتشارات دایره‌المعارف ایران‌شناسی صص ۳۴-۲۱ و ۹۸-۶۹ و ۱۴۶-۱۴۵ تبریز مه‌آلود (دومانی تبریز)، ۴ جلدی، محمدسعید اردوبادی، ترجمه‌ی سعید منیری، انتشارات علمی تهران، ۱۳۷۹، صص ۴۳، ۴۴، ۵۷، ۷۰ و ۲۰۰-۶. جاودانه‌های ادب پارسی، حیدری، غلامرضا، چاپ دوم، پاییز ۱۳۸۲، انتشارات سایه‌گستر، ص ۲۳۰.

بی‌خواب و بی‌حضورى چشمان حسرت  
ایلر لیال عشقیمی پر بار ای وطن  
ای خسته طیب‌جو، ای باغ خاطرات  
ای سبزه‌زار شوقی سوسوزدان سولان چمن  
آهی که از درون من آید معانیش  
مقصودموز خلاص وطن دیر، وطن  
ایام دی گذشت و صباح بهار ماست  
اوغروندا حاضر یک کی ائدک بذل جان و تن

۲۸- شعرهایی به ترکی آذری از میر

عبدالحسین خازن تبریزی:

هر زامان گوئیوم قوشی یاد بهارستان ائدر  
فکر وصل ایلیر سیزلدار ناله و افغان ائدر  
بیر پری سینمیش قوشی گوردوم دونن گولزاده  
باشلایب شوریله نقل غصه‌ی ایران ائدر  
سسله نیردی باغیانه اولما غافل باغدان  
بیله‌کی گولچین دارشمیش گولشین تالان ائدر  
هیئت کابینه دیر اغیار اولوب همراز یار  
علم سیز ملت دی بیجا دعوی وجدان ائدر  
اولسا هر بیر قلبه ناموس دین، حبّ وطن  
بیر ایله انسانه «خازن» جانینی قوربان ائدر  
آیقادن دوشموشم ساقی الیمدن توت ایاغ‌ایله  
الینده ساغر زرین گوروم همواره وار اولسون  
قیزیل گول غنجه‌سی تک لخته‌لخته قان اولان گویوم  
آچیلماز بیرده عالمده اگر یوزمین بهار اولسون  
نه شاه‌دان چاره‌وار بو ملته یارب نه مجلسدن  
بیزه هر کیمسه یار اولسا اونا الله یار اولسون  
شعر طنز:

اهل دوه چی گلیب دی جنگه  
ئش - بئش با مادور قویوب تفنگه  
هر دن بیرینی آتیر هوایه  
پول ورمه گیلن بو اشقیایه  
لغت یله قوم بی‌حیایه

۲۹- نمونه‌هایی از شعرهای سید

اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال) که به  
سبب کثرت این‌گونه اشعار به همین چند  
نمونه بسنده می‌شود:

تا چند کشی نعره که قانون خدا کو؟  
گوش شنوا کو؟  
آن کس که دهد گوش به عرض فقرا کو؟  
گوش شنوا کو؟  
مردم همگی مست و ملگند به بازار  
از دین شده بیزار  
انصاف و وفا و صفت شرم و حیا کو؟  
گوش شنوا کو؟  
در علم و ترقی همه آفاق عوض شد